دوشنبه ۳۰ مهر ۱۴۰۳
۵۱۴
شماره ۴۲۵۸
FARHIKHTEGANDAILY.COM
FARHIKHTEGANONLINE

سریال «داریوش» نقطه‌ضعف کارنامه حرفه‌ای خوب هادی حجازی‌فر است

از تله فیلمفارسی فرار کن

محمدحسین سلطانی
خبرنگار

وقتی پوستر سریال «داریوش؛ حجازی فر» منتشر شد با یک نگاه به آن، شباهت غیرقابل انکاری با «پوست شیر» محمودی برای مخاطب جلب توجه می‌کرد. حجازی فر در هر دو پوستر حضور دارد و نمای سرخ از سمت راست صورتش گرفته شده، تفاوت حجازی فر پوستر پوست شیر با داریوش در حجم مو و ریش‌ها و البته نمای مدیوم کلوزآپ در داریوش و کلوزآپ کامل در پوست شیر است. این شباهت در پوستر با آنکه سوالاتی را در ذهن ایجاد می‌کند اما نمی‌تواند ارتباط معنا داری بین نام‌های پوست شیر و داریوش بسازد. چند هفته بعد از انتشار پوستر، اتفاق دیگری بار هم نام این دو سریال رابه هم نزدیک می‌کند.

هشتم تیر فیلم‌نت پیامکی را برای تمام مخاطب‌انش با این عنوان ارسال می‌کند: «پوست شیر برتن داریوش - سریال داریوش هم‌اکنون در فیلم‌نت» پیامک فیلم‌نت آنچه رایس از مشاهده پوستر داریوش به ذهن مخاطب آمده بود؛ تأیید می‌کند. داریوش سرمایه‌گذاری اصلی خود رابه روی خود آورد، بلکه روی موفقیت پوست شیر گذاشته، این سرمایه‌گذاری به حدی است که حتی مسئولان فیلم‌نت هم در لفافه داریوش را امپیس آف پوست شیر عنوان می‌کنند. اما چطور؟ سرتیپی، مدیرعامل فیلم‌نت در مصاحبه خود در دی ماه ۱۴۰۲، خبر از تصویربرداری امپیس آف پوست شیر در اردیبهشت ۱۴۰۲ می‌دهد. این زمان عملاً زمان تصویربرداری داریوش منطبق است. در پاسخ به این سؤال که آیا واقعاً داریوش امپیس آفی از پوست شیر است یا خیر باید قاطعانه گفت خیر! اما باز هم داریوش به طرز مشخص و حتی اغراق شده‌ای روی پوست شیر مانور می‌دهد؛ مانوری که عملاً نه تنها دوامی ندارد، بلکه بازی جان داریوش هم می‌شود. با این حال کلید واژه‌هایی که در داریوش موضوعیت دارند، همان هایی اند که در پوست شیر دنبال می‌شدند. کلید واژه‌هایی چون رفاقت، انتقام و البته ناموس پرستی. اما آنچه یک اثر را می‌سازد مشخصاً مفاهیم نیستند، بلکه چگونگی قصه‌ای است که از این مفاهیم بازتاب پیدا می‌کند.

داریوش برخلاف پوست شیر، در قصه گفتن لکنت دارد. رویات پوست شیر زاده مؤلفه تبدیل به اثری موفق کرد؛ اول توانایی در حفظ نخ تسبیح اصلی داستان و دوم توانایی در برقراری نسبت میان کارکترها، موضوعی که داریوش در هر دوی آنها امتیاز پایین‌تری نسبت به پوست شیر می‌گیرد. رویات اصلی داریوش رگوه داستانی آن، موضوع طلاها و تغییر در شخصیت اصلی داستان یعنی داریوش است، نقطه‌ای که باز نسبت شخصیت‌ها حول همان تعریف شود. اما داریوش اگر در این نقطه متوقف شود شاید به پنج قسمت هم نرسد، برای همین خیر دویات ها و گره‌های فرعی در فیلم‌نامه اضافه می‌شوند تا هر قصه، طولانی‌تر و نسبت میان شخصیت‌ها آشکارتر گذاشته، این سرمایه‌گذاری به حدی است که حتی مسئولان فیلم‌نت هم در لفافه داریوش را امپیس آف پوست عنوان می‌کنند. اما چطور؟ سرتیپی، مدیرعامل فیلم‌نت در مصاحبه خود در دی ماه ۱۴۰۲، خبر از تصویربرداری امپیس آف پوست شیر در اردیبهشت ۱۴۰۲ می‌دهد. این زمان عملاً زمان تصویربرداری داریوش منطبق است. در پاسخ به این سؤال که آیا واقعاً داریوش امپیس آفی از پوست شیر است یا خیر باید قاطعانه گفت خیر! اما باز هم داریوش به طرز مشخص و

پوست داریوش

طاهره حسنلو
خبرنگار

سریال ۱۳ قسمتی «داریوش؛ دومین تجربه کارگردانی هادی حجازی فر» پس از ۲ دوشنبه مهدی، استه که در قالب متفاوتی از ساخته پیشین او قرار دارد. حجازی فر که در موقعیت مهدی توانسته بود به عنوان کارگردان، نویسنده و بازیگر نقش اصلی توجه مخاطبان و بسیاری از منتقدان را جلب و برای اولین فیلمش سیمرغ چهلمین دوره جشنواره فجر را از آن خود کند، این بار سعی کرده بود سنگ بنای اثر جدید را بر پایه استفاده از همان ترکیب بزند، علاوه بر سرمایه مخاطبی که به دلیل حضورش در سریال «وفق ۲» پوست شیر» کسب کرده بود، استوار است. داریوش از همان ابتدا به دلیل حضور بازیگران مشترک و همکاری «دوباره» نوید محمودی با حجازی فر، از نگاه مخاطبان با پوست شیر مقایسه می‌شد. حتی وام گرفتن از نام و ترانه یکی از خوانندگان مشهور پیش از انقلاب در پیش نمایش قسمت اول سریال نیز یکی دیگر از وجوه تشابه میان داریوش و پوست شیر بود. این وجوه تشابه تا جایی پیش رفت که برخی مخاطبان معتقد بودند داریوش می‌تواند یک شبه امپیس آف زمستان نوید محمودی باشد. گرچه حجازی فر قصد داشت از این تداعی معانی به عنوان پرگه بزند و مانع از مقایسه دو اثر شود، اما این پرداخت بیش از حد کنار هم قرار گرفتن نام این دو سریال توقع مخاطبان را بالا خواهد برد. همان طور که پس از پخش قسمت های ابتدایی، داریوش در دام این توقع به دلیل ضعف های خود در فیلمنامه، سخت پرداری و کشش داستانی، بخشی از مخاطبان خود را از دست داد. در صورتی که شاید دور شدن از این فضا می‌توانست این سریال را در جای خودش و در مقام تجربه اول سازنده در این ژانر موفق قلمداد کند.

خلأ اصلی داریوش با ذعان بیشتر منتقدان فیلمنامه است. خلأیی که در ابتدای غالب آثار نمایش خانگی تنها پس از چند قسمت به چشم آمده و مخاطب را از ادامه همراهی با سریال بازمی دارد. قصه هایی که پس از اتمام نگارش، روی کاغذ شاید مطلوب و پیکشش به نظر برسند اما در قاب تصویر کم و کاستی های فراوان شان مشخص می‌شد. داریوش هم از همین دسته آثار شکل می‌گیرد. به نظر می‌رسد حجازی فر تمام کارکترها را تنها برای دو شخصیت «داریوش» و «بهرام» به وجود آورده و این عدم اصالت دادن به نقش آفرینی هر کارکتر در روند داستان، زیر پای دو شخصیت اصلی را نیز خالی کرده است. خط اصلی، داستان همیشگی انتقام است. اما این بار توسط مردی میانسال که ویژگی های قهرمان منتقم مورد انتظار مخاطب را ندارد و انگار قرار است پابه پای بیننده و در سفر پس کارکترها و اتفاقات ویژگی هایی را از خود بروز داد یا به خود اضافه کند که در نقطه پایانی بدرخشد. «داریوش، خاکستری است. برهکاری فراری که در قد و قواره «نعیم» به عنوان پدری قهرمان ظاهر می‌شود، نه در ارتباط با کارکتر «ساقی» عاشق خویش است و نه حتی در روابطش با «کاظم»، یک رفیق تمام عیار است. گویی حجازی فر قصد داشته علاوه بر گریم متفاوت نقش خود را با استفاده از فرار گرفتن در نقطه مقابل شخصیت «نعیم» در پوست شیر متمایز کند. اما به دلیل ضعف شخصیت های پیرامونی، نتوانسته قدرت خود را به خوبی به مخاطب منتقل کند. زن ها در داریوش یکی دیگر از پاشنه آشیل های سریالند. گرچه توصیف شان در کلام سایر کارکترها مهم و تأثیرگذار به نظر می‌رسد اما باز هم بار از ذهن نویسنده تا تصویری که به مخاطب منتقل می‌شود یک خلأ جدی را شاهدیم. لیلا در کلام داریوش جسور و شجاع است. در چندین دیالوگ و صحنه داریوش مرتبا به شجاعت و جنگ و اینکه این شجاعت را از مادرش به ارث برده اشاره می‌کند. کارگردان سعی دارد با نمایش چند سکانس از تهور لیلا در برابر شخصیت های متضادش این شجاعت را به نمایش بگذارد اما درست در صحنه هایی که این شخصیت می‌تواند با شجاعت خود داستان را تغییر دهد، با اگزاری خود را افزایش دهد به به زنی ضعیف یا عاشقی و کنجکاو تبدیل می‌شود. در صورتی که رفتارهای تهورآمیز و جسورانه لیلا در برابر بهرام، داریوش یا وحید باید کارکتری همچون او که اژدوکی در شرایط پیچیده و در محیطی آغشته با فقر و بحران‌های زنانه پرورش یافته و به عنوان کارگر و ناله‌ای از دل و اندوه‌های زنانه شان با در شخصیت پردازی باشد، باید یک ویژگی اخلاقی ثابت در شخصیت پردازی باشد، نه نشانه‌ای برای اثبات شجاعت و بی باکی. رابطه شکل گرفته میان لیلا و وحید نیز با تکلیف و سرگردان است. گرچه خود شخصیت وحید نیز به این آشفتگی کمک کرده. مخاطب وحید را نه جوانی شیفته و عاشق می‌بیند که تصمیم گرفته برای رسیدن به عشق زندگی اش با وجود تفاوت ها ایستادگی کند و بجنگد. نه جوانی طماع و پول دوست که تصمیم می‌گیرد برای دست یافتن به مقدار زیادی طلاکه اصولاً برای او یک وعده بسیار ناملموس است، نظم زندگی اش را به هم زده و جانش را به خطر بیندازد. در صورتی که سیر تحول وحید از جوانی منفعت طلب به عاشق پیشه‌ای فداکار می‌توانست به مانند کارکتر پیشین مهرداد صدیقیان، صدر اثر پوست شیر، شخصیتی دوست داشتنی بسازد. اما وحید که در ابتدای داستان با کوچک‌ترین برخورد از طرف داریوش قصد دارد تا لیلا را ترک و حتی محل زندگی اش را مخفیانه تغییر دهد بدون ایجاد یک سیر منطقی، به شخصیتی تبدیل می‌شود که در لحظه به خطر افتادن جانش در آخرین قسمت راضی نمی‌شود تا داریوش را رها کند.

«ساقی» دیگر کارکتر داستان است که به اصطلاح منتقدان سینما در نیامده. کلیشه زنی که به خاطر شرایط مالی و خانوادگی ضعیف و گذشته‌ای مبهم، برای تسویه بدهی هایش به گلامبرداری خود از مردان پیر و متمول، می‌پردازد. دختری معلول دارد که به خاطر هزینه عمل هایش مجبور به نزول شده و از پیروزی آلزایمری مراقبت می‌کند. به دلیل وجود طلاها در چاه خانه‌اش، او به ساقی علاقه‌مند شده مخاطب نمی‌تواند نشانه هایی از این علاقه را در رفتارهای پریشان داریوش درک کند. در صورتی که باید یک قصه گویی ظریف و جاگذاری چند سکانس معنادار می‌توانستیم به راحتی رابطه میان داریوش و ساقی را از شخصیت های کاملا منفعت طلب و متفاوت به فصل مشترک علاقه و تغییر برای هدفی مشترک که مبنای وفاداری در دو به هم می‌شود را ببینیم. شاید بتوان از موسیقی مسعود صادقات دوست، بازی یاوریلا پور محسن قصابیان و عباس جمشیدی به عنوان سه نقطه مثبت اصلی سریال نام برد. سخاوت دوست که پیش از این تجربه آهنگسازی تحسین برانگیز «موقعیت مهدی» را برعهده داشته، این بار نیز با ساخت موسیقی متن داریوش در لحظات متعدد، به خصوص در سکانس های هیجان انگیز خلاءهای تصویربرداری یا کارگردانی را تا حدودی پر می‌کند. محسن قصابیان اتفاقا برخلاف سایر شخصیت ها پریشانی ای دارد که لایه زنی آوا است. او هم توانسته در هیبت یک لات برهکار و سردسته و به نوعی «پدمن» داستان خوب ظاهر خود، هم در لحظات تنهایی اش، تصویر یک عاشق شکست خورده و پریشان است که برای درمان پریشانی اش به هر دری می‌زند اما پریشان تر می‌شود. گویی بهرام که در شیوه زندگی اش به مال و ثروت اعتنای خاصی ندارد تنها به واسطه داغ یک عشق قدیمی در میانه داستان مانده و در نزاعی درونی با وجه شرور شخصیت خود است. سکانس هایی که قصابیان برای به موزیلوگ گویی می‌پردازد، از نقاط مثبت فیلمنامه های شخصیت پردازی این کارکتر است. اگر فیلمنامه می‌توانست حداقل ضعف های خود را در رابطه با کارکتر کاظم رفع کند، عباس جمشیدی می‌توانست با بازی درخشان و باورپذیرش این نقش را به یکی از نقش های ماندگار سریال های شبکه نمایش خانگی تبدیل کند. جمشیدی که اخیرا بازی در نقش های جدی فصل جدیدی از دوران بازیگری اش را رقم می‌زند، در نقش کاظم نیز توانسته بود آغاز و میانه خوبی داشته باشد. در صورتی که جمشیدی می‌توانست با خوب پرزنگ گرفتن در سریال های قبلی بیشتری به نقش بدهد و قنلش به دست بهرام به عنوان نقطه عطفی در سیر شخصیت داریوش باشد. اما ورود های نامنظم و پریشانش به داستان و پرداخت های بی ربط در نقش شخصی اش، کاظم را با وجود بازی خوب جمشیدی در کنار سایر شخصیت های ناقص داریوش می‌گذارد.

به طورکلی داریوش رامی‌توان یک اثر سرگرم‌کننده و هماهنگ با سلیقه این روزهای مخاطبان نمایش خانگی دانست اما این سریال نیز در کنار سایر سریال های تولیدی این روزهای پلتفرم های گوناگون به شدت از ضعف داستان گویی نیز رنج می‌برد و نتوانسته با حضور اسامی شاخص و نام آشنا نیز این ضعف را بپوشاند.

دوشنبه ۳۰ مهر ۱۴۰۳
۵۱۴
شماره ۴۲۵۸
FARHIKHTEGANDAILY.COM
FARHIKHTEGANONLINE

داوود مرادیان کارگردان «مرتدّ» در گفت‌وگو با «فرهیختگان»:

نباید فقط از منظر حقوقی به مرتدّ نگاه کرد

ایمان عظیمی
خبرنگار گروه فرهنگ

«مرتد» یک از فیلم‌های جشنواره فیلم‌کوتاه اسال است که برخلاف روال مألوف سینمای کوتاه، اثری داستان‌گوست و ظرفیت‌های دراماتیکش را براساس الگوهای ژانر جنایی-معمایی پیش می‌برد و موضعش را در قبال مسئله‌ای که ادعای بیان آن را دارد به مخاطب انتقال می‌دهد. مرتد قابلیت این را داشت که ساختمان درام خود را در قالب یک فیلم بلند سینمایی بنا کند اما اثر در همان ۲۸ دقیقه هم تاحدود زیادی موفق عمل کرده و با اتکا بر کارکتر محوری اش با بازی فرید قبادی، مهم‌ترین گره‌های پیرنگ را باز می‌کند و بیننده را نیز به کاتارسیس می‌رساند. در گفت‌وگو با داوود مرادیان از وی درمورد پروسه ساخت مرتد و شباهت این اثر به فیلم عقلرار پرسیدم.

از فرانیت ساخت فیلم‌کوتاه مرتد برای ما سان بگویید، اینکه چطور شد چنین سوژه‌ای را انتخاب کردید؟

برای توضیح فرایند ساخت این فیلم، باید کمی به گذشته برگردیم. من و امیر ایبلی، وجوه مشترک زیادی را دریم؛ هم در فیلم‌هایی که می‌بینیم و هم در ذائری که دوست داریم. سینما را هم تقریبا مشابه هم درک می‌کنیم. این اشتراک باعث شد من و امیر وارد سینمای ژانر شویم؛ یعنی هر دو، ژانری را انتخاب کردیم که به عنوان مسیر اصلی مان انتخاب کنیم. در فیلم «گورکن» تجربه فوق‌العاده‌ای داشتیم، بدون کوچک‌ترین مشکلی، الحمدالله فیلم بسیار خوبی هم از کار درآمد. آن تجربه ما را نشان داد یکی از ضعف‌های فعلی سینمای ایران، ژانر است، به ویژه ژانر جنایی و ما در این ژانر دایم خوب کار می‌کنیم. امیر وارم فیلم بعدی هم در همین ژانر باشد. آقای ایبلی طرح قصه را نوشت و برای من فرستاد. قصه، قصه خوبی بود؛ اگرچه ظرفیت تبدیل شدن به یک فیلم بلند سینمایی را داشت و یکی از ضعف‌های ما این است که قصه‌هایی که انتخاب می‌کنیم، برای فیلم‌های بلند مناسبند، نه فیلم‌کوتاه. اما فیلم ما قرار بود ۲۹ دقیقه باشد. بنابراین، امیر شروع به نگارش فیلمنامه کرد و داستان را در قالب یک فیلم ۲۹ دقیقه‌ای گنجاند. این تجربه خوبی بود؛ وارد به عرصه ژانر، آن هم از فیلم‌کوتاه با هدف ساخت فیلم بلند، با سریال در آینده؛ این هدفی بود که ما برای فیلم‌های مرتد و گورکن داشتیم. همچنین فیلم را به‌صورت مشترک کارگردانی کردیم که کار بسیار دشواری است و با هم پیش رفتیم.

فرید قبادی هم در این فیلم بسیار خوب بازی کرده بود.

بله، فرید بسیار خوب بازی کرد. ما در صحنه حیرت زده کرد. فیلم‌کوتاه اصلا فرصت «گرم شدن» به بازیگر نمی‌دهد، یعنی بازیگر پیش از فیلمبرداری فرصت زیادی برای تمرین ندارد و تا می‌آید خود را آماده کند و وارد نقش شود، می‌بینید فیلمبرداری تمام شده است. گاهی با چهار یا پنج جلسه فیلمبرداری، کار تمام می‌شود. به نظرم، بازیگران در این پروژه بسیار قوی ظاهر شدند، خدا را شکر.

من فیلم را دیدم و با آن ارتباط برقرار کردم و چون رشته تحصیلی‌ام حقوق است با فیلم بیشتر ارتباط گرفتم. نکته‌ای که برایم جالب بود، استفاده هوشمندانه از نام فیلم، یعنی مرتد، در داستان و پیرنگ بود. این حس را داشتم که شما مرتد را که به معنای «مهدورالدم» است، در فیلم دراماتیزه کرده‌اید و کسی را که کشته شده، به نوعی مستحق این سرنوشت دانسته‌اید.

دقیقا. مرتد در لغت یعنی کسی که از حقیقتی روی برمی‌گرداند. پس فقط از منظر حقوقی به آن نگاه نکنید، از منظر لغوی هم قابل تفسیر است و درواقع، کارگاه داستان ما هم دچار چنین وضعیتی می‌شود. او نسبت به قانونی که او را موظف به کشف حقیقت کرده، دچار تردید می‌شود؛ درواقع، او دچار ارتداد می‌شود. روی این موضوع فکر کرده بودیم.

نکته دیگری که به آن اشاره کردید، به نظر من هم قالب فیلم‌کوتاه برای این سوژه کمی کوچک بود. یعنی ناما با شخصیت بازپرس مواجه می‌شویم، فیلم به سرعت تمام می‌شود، به طوری که نشان نمی‌داد این بازپرس چگونه به این مرحله رسیده که این کار را انجام می‌دهد.

حداقلیه بسیاریزی و ریتم فیلم بسیار سریع است. از آنجا که اتفاقات فیزیکی خاصی در فیلم‌نمی‌افتد، ریتم و ضربان درونی اثر بالاست. همان طور که پیش‌تر گفتم، من و امیر ایبلی، به قصه‌هایی علاقه‌مندیم که مناسب فیلم‌های بلند سینمایی اند. امیر از هدر رفتن سوژه‌اش ترسی نداشت، ماشاءالله آنقدر سوژه‌های زیاد و آنقدر مسائل دراماتیک حقوقی را دنبال و از دل آنها سوژه‌های درام استخراج می‌کند که به نظرش مشکلی در این زمینه وجود ندارد. انشاءالله در یک فیلم بلند، فرصت بیشتری برای شخصیت پردازی بهتر و طولانی‌تر فراهم می‌شود. در فیلم‌کوتاه، هیچ‌گاه شخصیت پردازی، به طور کامل شکل نمی‌گیرد.

چه سرنوشتی برای مرتد در جشنواره چهل‌ویکم پیش‌بینی می‌کنید؟

فیلم به سرمنزل مقصودش رسیده است. فقط این وضعیت باعث می‌شود مخاطب عملاً حل گره پایانی فیلم را به جای آنکه حاصل روایت و قصه باشد حاصل تصمیم لحظه‌ای و معجزه‌وار بازپرس در نظر بگیرد. بازپرسی که از ابتدای اثر خود را با نهایت فاطمیت شین داده بود. عدم وقوع تغییر قابل مشاهده در شخصیت بازپرس حین حل گره‌های پرونده، باعث می‌شود منطق مرتد تا حد زیادی زیرسؤال برود.

با توجه به قصه مرتد، می‌توان گفت این اثر روی دو محور می‌چرخد: اول بازشدن گره داستان و پیدا کردن قاتل و دوم تغییر در شخصیت بازپرس. در مورد اول فیلم تا حد قابل قبولی پیش می‌رود. گره‌هایی را که وکیل ترتیب داده را به سرعت آشکار و حل می‌کند، حتی در یکی از گره‌گشایی‌ها پایانی فیلم پیش از آنکه بازپرس به فرد اصلی چیدن این دسیسه‌های قتل برسد، این دوربین است که وکیل را به عنوان فرد اصلی پشت ماجرا معرفی می‌کند. این اقدام از آن جهت طراحی شده تا به جای آنکه ما با بازپرس به مغز متفکر پشت قتل برسیم، شاهد واکنش بازپرس باشیم. ایبلی و مرادیان حتی با پرخاشگری برخورد می‌کند. مرتد سعی دارد تا حد ممکن بازپرسش را از واقعیت دور نکند اما به جز خشم و کنجکاوی و کلافگی برای حل ماجرا، ما واردافاد احساس و انعطاف لازم نسبت به موقعیت شخصیت‌ها می‌بینیم و عملاً به خلوت او و اثر لازمی که موقعیت باید بر او بگذارد، وارد نمی‌شویم.

فرید قبادی هم در این فیلم بسیار خوب بازی کرده بود. انتظار داشتم بازپرس واقعیت رابنهان می‌کند. این وضعیت باعث می‌شود مخاطب عملاً حل گره پایانی فیلم را به جای آنکه حاصل روایت و قصه باشد حاصل تصمیم لحظه‌ای و معجزه‌وار بازپرس در نظر بگیرد. بازپرسی که از ابتدای اثر خود را با نهایت فاطمیت نشان داده بود. عدم وقوع تغییر قابل مشاهده در شخصیت بازپرس حین حل گره‌های پرونده، باعث می‌شود منطق مرتد تا حد زیادی زیرسؤال برود.

بازپرس به دلیل مثال زدم که سینمای ژانر ما بسیار ضعیف است!

الان اتفاقاتی، حداقل در سریال‌ها در حال رخ دادن است؛ مثلا «پوست شیر» نمونه خوبی بود. ولی نمونه‌های بسیار ضعیف و گران قیمتی هم در حال تولید است که به جای ساخت یک فیلم ایرانی، بیشتر دنبال کپی برداری از سینمای نیویورک دهه ۱۹۷۰ است. آنها نتوانسته‌اند مخاطب را جذب کنند. به این دلیل ضعیف هستیم و گزینه داستان و ما جرا زیاد داریم. امکان خلق جهان‌های ممکن در این داستان‌ها بسیار است اما به آنها کمتر توجه می‌شود. در حالی که مخاطب دارد! همین الان سریال «نوار زرد» از تلویزیون پخش می‌شود. در ژانر کمدی، مسائل ژانر جذاب است، به خصوص ژانر جنایی هم در حالت جدی جذاب است. به نظر من، این موضوع به سیاستگذاری مدیریتی برمی‌گردد. شاید اگر نگاه مدیران به سمت تولیدات ژانر بود، استقبال مخاطبان هم باعث روی تابش این ژانرها می‌شد.

امیدوارم در اکران سینمایی هم این اتفاق بیفتد، یعنی این فیلم‌ها به گونه‌ای مدیریت شوند که دیده شوند.

بخش اصلی پخش، حکومتی است. بخش کوچکش دست اصناف است که آنها بیشتر دنبال فیلم‌های کمدی، سخیف یا غیرسخیفند. من از عبارت «سخیف؛ خوشم نمی‌آید و استفاده نمی‌کنم. ماجرای تولیدات حکومتی یا حاکمیتی، با تولیدات صنفی فرق دارد. صنف باید پولش را برگرداند. من هیچ عیبی نمی‌بینم آنها فیلم‌هایی بسازند که قطعا پولش برمی‌گردد؛ اما می‌گویم اگر در کنار پخش خوب حکومتی، تولید خوب حکومتی هم وجود داشته باشد و کار، مخاطب‌پسند باشد، نه مدیرپسند، خواهید دید مردم به سینما می‌روند و فیلم را می‌بینند. «مست عشق» اصلا کمدی نبود اما خوب فروخت. عقلرار هم فکر می‌کنم فروش بدی نداشت. باید فیلم برای مردم ملموس باشد و خوب تبلیغ شود.

و سوال آخر اینکه آیا فیلم‌تان در جشنواره‌های مختلف خارجی هم پخش خواهد شد؟

این موضوع در حوزه تصمیم‌گیری تهیه‌کننده است و من الان درباره نظر امیر ایبلی به عنوان تهیه‌کننده صحبتی نکرده‌ام. بااینکه خودم در مقام کارگردان در جریان امورم اما می‌دانم حوزه عمل با تهیه‌کننده است. او با سفارش دهنده‌اش مشورت و تصمیم‌گیری می‌کند. من در این کار، در کنار امیر ایبلی هستم و تصمیم نهایی با اوست. اگر او صلاح بداند که به نظر من خواهد دانست، و اقدام کند، به احتمال زیاد این اتفاق می‌افتد. چون زمان فیلم گورکن طولانی بود، هم از جشنواره فیلم‌کوتاه و هم از جشنواره‌های خارجی محروم شدیم. این بار سعی کردیم مرتد ۲۹ دقیقه‌ای باشد. اما در گورکن نمی‌شد چیزی را حذف کرد که زمان فیلم بیم ۲ زیر ۲۹ دقیقه برسد؛ چون فیلم از آن سکون و سکونی که اتفاقات در بستر آن رخ می‌داد، تشکیل شده بود. نه بظهر امیر دست بازتری دارد و با هماهنگی سرمایه‌گذار، ان‌شاءالله فیلم را خواهد فرستاد.

منطق «مرتدّ» روی دور تند

محمدحسین سلطانی
خبرنگار

«بیسابه دور از چشم قانون با هم حکم بدهیم.» برای مخاطبان فیلم‌های جنایی، این جمله چندان تازگی ندارد؛ فیلم‌هایی که قصه هایشان را روی تعارض میان قانون و انسان بنا کرده‌اند. «مرتد» امیر ایبلی و داود مرادیان را هم می‌توان در قاعده همین فیلم‌ها تعریف کرد. بازپرس پرونده «مرتد سگارش را روی آب بازی می‌دهد و قرار نیست این سیگار تا حل شدن پرونده کشیده شود. اما جایگاه متهم باقی بماند و عملاً قتل اصلی مشخص نشود. تا همین جا روایت بسیار جذاب است به «قتل در قطار سریع السیر شرق» است. در پایان فیلم قرار است بازپرس هم با این تصمیم پیش همراه شود و مقتول را به عنوان شخصیت منفی ماجرا بشناسد و او را شایسته آن قتل و تاراج اموال بداند. مرتد قرار است از طرف بازپرس روایت شود و بر همین اساس در تمام حال رعایت کند و با چند سکانس، گره‌های داستان را برای مخاطب باز کند اما سؤال اینجاست، دقیقا کدام گره؟ مرتد سریعاً به شکل‌های متعدد و در مدت کوتاهی گره ایجاد می‌کند و به سرعت روی دور گره‌گشایی می‌افتد. تعدد گره‌ها و سرعت در روند گره‌گشایی در مرتد به قدری بالاست که انگار یک فیلم جدایی حداقل ۹۰ دقیقه‌ای را روی دور تند گذاشته‌ایم. این موضوع ناشی از عدم ارتباط میان سوژه و نوع پرداخت آن با ظرفی است که فیلم‌ساز انتخاب کرده. می‌توان به جرئت گفت «مرتد» ایبلی و مرادیان با این همه گره کوچک و بزرگ، به راحتی می‌تواند یک فیلم بلند باشد.

وقت مرتد از همان ابتدا اراری خود را مشخص می‌کند. قصه از این قرار است که وکیل یک شخص سرمایه‌دار دسیسه‌ای علیه او می‌چیند و افرادی را که از منظر جهان بینی نیز در جایگاهی عقب‌تر از بیوست شیر قرار می‌دهد. داریوش علی رغم ترسش از بهرام هیچ اعتمادی به نیروی انتظامی برای حل مکالمات ندارد ولی کارکتر هادی حجازی فر در پوست شیر با تمام بی‌باکی اش قصه را پیش می‌برد. در این فرار گرفته ارتباط و اعتماد می‌شود پلیس را از دست نمی‌دهد. حذف این نیروی پیشران از بطن دوام سریال داریوش علاوه بر اینکه کشش را زیروی اقدامات شورانه قطب منفی ماجرا پر می‌دارد، نشان دهنده عزم جدی دست اندرکاران مشترک این دو مجموعه برای بازگردن گره مشکلات به دست قهرمان، آن هم در بدن نیاز به قانون و ضابط است، گویی افراد به تنهایی بهتر می‌توانند کارشان را پیش ببرند و همچون آثار سینمایی و تلویزیونی غربی نیازی به حضور دو دستگاه عریض و طویل مراجعه به اسم پلیس نیست.

کوچه مردهای تهرانِ روزگارنو

ایمان عظیمی
خبرنگار گروه فرهنگ

سریال «داریوش؛ با یک پایان خوب و تماشایی عاقبت به خیر شد. این مجموعه از آن دست آثاری بود که اقتدار چشمگیری نداشت و در ادامه هم چندان نتوانست نظر مثبت طیف وسیعی از مخاطبان را در پی داشته باشد و حتی به سیاق بسیاری از آثار شبکه نمایش خانگی به اصطلاح در فضای مجازی آن طور که انتظار می‌رفت ولیال شود. ولی هرچه به انتها و پایان بندی کار نزدیک شدیم درواقعیم به گره موثر داریوش در حال گره شدن است و نمی‌توان به راحتی دنبال کردن سیر اتفاقات فیلمنامه را در ساختمان بصری این اثر نادیده گرفت. پس از پخش فصل سوم و پایانی سریال «پوست شیر» اخبار مختلفی در رابطه با تولید امپیس آف این مجموعه در خروجی جغرافیای های مختلف قرار گرفت و نگاه «طیف قابل توجهی را به خود جلب کرد؛ به طوری که انتشار خبر پخش داریوش با همان تیم تولید این گمان را به بینندگان انتقال داد که سریال مورد نظر همان امپیس آف پوست شیر است ولی بعد از پخش اولین قسمت مخاطب متوجه شد که چنین نیست و داریوش هیچ ارتباطی به پوست شیر ندارد. داریوش با استفاده از نشانه های تصویری و صوتی بی شمار آدم‌ها و جغرافیای دهه ۵۰ ۱۰ دارد ذهن بینندگان انتظار تحانت و با زدودن غبار از چهره مفاهیمی همچون غیرت و رفاقت نسخه کم‌رنگ‌تری از پوست شیر را به ما تحویل داد، اما چون تاکید درسنی روی روابط علی موجود میان کنش های اصلی و همچنین نحوه ورود و زیست کارکترهای اصلی و فرعی نداشت لاجرم بر منطق اتصاف، بیش از هر چیزی، تکیه کرد و همین هم باعث شد که مخاطب نمرکش را در دنبال کردن روایت از دست بدهد و در میانه راه با اثری مغشوش و مشوش طرف شود.

مردی به اسم داریوش (هادی حجازی فر) در همراهی با دوستانش بهرام (محسن قصابیان) و سیروس نقشه دستبرد به یک طلافروش را عملی می‌کند ولی پس از برداشتن طلاها، سیروس به صورت اتفاقی جانش را از دست می‌دهد و داریوش در مظان اتهام قرار می‌گیرد. همین باعث می‌شود که او فرار را بر قرار ترجیح دهد و به ترکیه بگریزد. داریوش برای بازگشت به ایران و دیدار با خانواده‌اش سال ها صبر می‌کند و تنها با شنیدن خبر گذشت اولیای دم سیروس از اجرای حکم قصاص راضی به بستن چمدانش می‌شود و از راه زمینی به کشور باز می‌گردد. او مثل دوست باوفایش، کاظم (عباس جمشیدی فر) بسیار ترسوست و ماضمن تماشای ماجرای درگیری داریوش و دارو دسته بهرام باید به مرور در مسیر تحول شخصیت این دو روا شدن شان را احساس کنیم. قرار بر گریم را نقطه پایان پیرنگ درست در جایی که انتظار دریم یعنی راه شدن کامل آنها از قید و بندهای پیشین اخلاقی و خلاصی از مکانیسم های دفاعی درست و اگر رقم بخورد. اما هادی حجازی فر در پرداخت اتفاقاتی که حول شخصیت کاظم به منظور دگرگونی حالت روانی وی رقم می‌خورد موفق نیست. کاظم گم شدن قصه اصلی داستان می‌شوند. این داستان در پوست شیر کاملاً برعکس بود، خرده‌روایت ها در خدمت روایت اصلی قرار می‌گرفتند و دقیقاً همان ها بودند که نسبت ها را برای مخاطب شرح می‌دادند. اما این بار اتفاق نمی‌افتد اما حتی که هادی حجازی فر مراقب است تا سریالش شبیه فیلمفارسی نشود.

در داریوش برخلاف پوست شیر، اولویت روی کارآکتر قرار می‌گیرد و داستان در خدمت ساختن شمایل مدرنسو از داریوش و پدرخوانده ترسناک از بهرام یا بازی محسن قصابیان گذاشته می‌شود. حتی برای آنکه موضوع ترس های داریوش بیشتر آشکار شود سازندگان سریال برای آنکه مسئله ترس را واضح‌تر نمایش دهند، حتی روی خواب های داریوش متمرکز می‌شوند. این تمرکز روی ساختن مرد ترسو و پدرخوانده ترسناک جواب می‌دهد و کارآکتری چشمگیر را متولد می‌کند که نقطه عطف این سریال ۱۳ قسمتی است، محسن قصابیان با بازی در نقش بهرام به خوبی می‌تواند شخصیتی را بسازد که حتی عامل پیش برنده قصه باشد اما همین موضوع پاشنه آشیل ماجرایی می‌شود و به جای آنکه مخاطب با شخصیت داریوش همراهی کند عملاً این بهرام است که سمپاتیک می‌شود. موضوع سمپاتیک شدن بهرام، سوای بازی خوب محسن قصابیان، به ضعف در جهه مثبت قصه و تصنعی بودن روابط شان برمی‌گردد. روایت داریوش به گونه‌ای طراحی شده که با دیدی مردانه قصه جلو برود اما این دید مردانه عملاً با باعث حذف کارآکترهای زن از سیر ماجرا می‌شود یا تبدیل به انگیزه‌ای بیرونی شخصیت های اصلی می‌شوند. حاصل این اتفاق همراهی نکردن مخاطبان زن با سریال است؛ مخاطبانی که داریوش را در ساخت و شرح مفهوم خانواده در سطح مانده می‌بینند. اتفاقی که در پوست شیر کاملاً وجه قدرتی داشت و عملاً کارآکترهای زن به جای آنکه در تکمیل انگیزه‌های شخصیت های اصلی باشند، بیش زنده رویات بودند. اما مسئله دیگری که باعث شد داریوش نتواند قبولی را در مخاطبان دگیرد، زیر سؤال بودن منطق اثر فاصله پایانی این سریال بود. خرده‌روایت های برای خود پایان خوش را انتخاب کرده است که این موضوع مسئله بدی نیست اما عدم سنخیت میان این پایان و ۱۲ قسمت دیگر اثر است که مخاطب را ناراضی می‌کند. درقسمت پایانی ناگهان ورق برمی‌گردد و داریوش ترسو برترین هایش غلبه می‌کند اما در طرف دیگر ما جرای خودکشی هیتلرگونه شخصیت سیفی چه